

بسم الله الرحمن الرحيم

بررسی روایات در باب تمثیل و تصویر

احتمالاً حدیث هفتمی که در طائفه اول برای حرمت تصویر ذکر شده است، حدیث نهم باب همین سه از ابواب احکام مساکن است.

تا بحال آن چه از احادیث ملاحظه کردید، یا سند آن تام نبود، یا دلالت آن بر ساخت مجسمه و نقاشی تام نبود و به نحو مانعة الخلو این طور بود. این که دو روایت که سند آن قابل تصحیح بود، به بحث نگهداری ارتباط داشت و یا احتمال آن قوی بود و بقیه روایات هم به لحاظ سندی اشکال داشت. البته بعضی هم به نحو مانعة الخلو بود برای این که بعضی از آنها سنداً و دلالتاً مواجهه با اشکال بود.

روایت « جراح المدائنی »

اما روایت بعدی که به ترتیب ما هفتم است و در اینجا روایت نهم است به این ترتیب است که «محمد بن الحسن باسناده عن حسین بن سعید عن نذیر بن سوید عن القاسم بن سلیمان عن جراح المدائنی عن ابی عبدالله (علیه السلام): روایت این طور است که امام صادق علیه السلام فرمودند: لاتبنوا علی قبور و لاتصوروا سقف البیوت، فان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) کره ذلك. بر قبرها بنایی نسازید و سقف خانه ها را نقاشی نکنید، فان رسول الله کره ذلك».

بررسی رجالی روایت « جراح المدائنی »

این روایت یک نهی دارد و بعد می گوید ان رسول الله کره ذلك. این روایت دو سند دیگر هم دارد که این سند اول سند مرحوم شیخ است در تهذیب اما دو سند دیگر هم در محاسن برقی وجود دارد. سند اول: احمد بن محمد برقی عن المحاسن عن ابیه عن نذر بن سوید که این در حقیقت تا نذر بن سوید یک تفاوت دارد با سند مرحوم شیخ اما از نذر بن سوید قاسم بن سلیمان و جراح مدائنی از امام صادق (علیه السلام) مشترک است این دو سند در بخشی از سند با هم تفاوت دارد اما در دو راوی اخیر، راوی متصل به امام مثل هم است. سند سوم سند مستقلی است که در محاسن برقی است که از یوسف بن عقیل عن محمد بن قیس عن ابی جعفر نقل شده است که این سند کاملاً متفاوت است و روایت هم از امام صادق (علیه السلام) نیست، روایت از امام باقر (علیه السلام) است و روایت دیگری است. و هفت، هشت می شود و سند متفاوت است و از امام دیگری نقل می شود و سند دیگری دارد. روایت هفتم و هشتم می شود.

در این روایت چند مبحث وجود دارد. مبحث اول بحث سندی است که ظاهراً قابل تصحیح نباشد. برای این که در دو سند اول گرچه در آن راویان ردیف اول و دومشان با هم تفاوت دارد، اما به قاسم بن سلیمان و جراح مدائنی می رسد که از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند. در سند اول و دوم که روایت از امام صادق (علیه السلام) نقل

شده است در هر دو آنها قاسم بن سلیمان و جراح مدائنی آمده است که اینها هیچ کدام توثیق خاصی ندارند. توثیق عام کامل الزیارات را دارند بنابر نظر کسانی که این توثیق را بپذیرند.

رد توثیق عامه

ما البته قبلاً اشکال کردیم که این دو توثیق عام کامل الزیارات و تفسیر علی بن ابراهیم توثیقات تامه ای نیست با یک تفصیلی که اشاره شده است و گفتیم که آن کلامی که ابن قولویه در مقدمه کامل الزیارات دارد و علی بن ابراهیم در مقدمه تفسیر دارد دلالتی بر توثیق همه روایات این دو کتاب ندارد. گفتیم تقریباً آن چه که در مقدمه تفسیر علی بن ابراهیم یا کامل الزیارات آمده است مضمون آن تقریباً همان چیزی است که در مقدمه من لایحضر آمده است و این کلماتی که می گویند من هیچ چیزی را نقل نمی کنم مگر این که به آن اعتماد دارم یا از ثقه و امثال اینها، دو نکته در آن وجود دارد که مانع می شود این را توثیق عام گرفت.

الف. توثیق محتوا نه روایت

اولاً ممکن است یا حداقل در بعضی از کلمات موجود در مقدمه من لایحضر یا در تفسیر علی بن ابراهیم و قولویه آمده است این را حمل کنیم بر این که می خواهد مضمون را تصحیح کند نه رجال و روایت را.

ب. توثیق روایت ، نظر اجتهادی نگارنده

ثانیاً اگر بعضی از این کلمات هم ظهوری در این داشته باشد که روایت را دارد تصحیح می کند احتمال این وجود دارد که توثیق روایت از باب نظریه اجتهادی خودشان باشد نه توثیق حسی باشد. روی این احتمالات موجود در من لایحضر در کامل الزیارات و تفسیر علی بن ابراهیم عرض شد که این کلمات دال بر توثیق روایت نیست و توثیق عام را افاده نمی کند.

ج. توثیق عن حس روایات

سه نکته در این توثیقات وجود دارد که باید به آنها توجه کرد و نکته سوم این است که مطالبی که در مقدمه برخی از کتب، بزرگان ما فرموده اند که: « من هر چه اینجا نقل میکنم به آنها اعتماد دارم یا از ثقات معتمد نقل می کنم » اولاً بعضی از آنها مواجه با اشکال اول است یعنی ظاهرش اعتماد بر محتوای اوست و اعتماد بر محتوای حدیث ملازم با اعتماد بر سند هر حدیثی نیست. ممکن است محتوای ایشان مجموعاً به لحاظ روایات متعدد بوده است یا قرائنی برای خودش می دیده است، به آن اعتماد کرده است ولی به رجالش معلوم نیست چگونه باشد. ثانیاً این احتمال وجود دارد که توثیقی که روی روایت انجام می دهد این توثیق عن حس نباشد، عن حدس باشد، **آن وقت قرائنی** که در خود این مقدمات وجود دارد. ثالثاً اگر از هر دوی اینها بگذریم و بگوییم مقدمه علی بن ابراهیم یا کامل الزیارات دلالت می کند که من به روایت احادیث هر بابی را توثیق می کنم و توثیق را هم حسی بگیریم که در مقدمه کامل الزیارات ظهورش در این بیشتر است و یعنی از هر دو مرحله عبور کنیم می گوییم به این صورت که ایشان در مقدمه می گوید فقط ناظر به محتوا نیست بلکه ناظر به سند است و توثیق روایاتش عن حدس نیست،

عن حس است حتی اگر اینها را بگوییم اشکال سومی که دارد این است که در یک باب چندین حدیث وجود دارد و ایشان می فرمایند هر چه در این مضمون من روایت می کنم از روایات ثقات نقل می کنم معنایش این نیست که همه احادیث که در باب فضیلت زیارت امام حسین در اربعین آمده است، معتبر باشد. می فرماید من این مضمون را از طریق روایات معتبر نقل می کنم یعنی در واقع این توثیق روایات است و توثیقش هم حسی است و فرض می گیریم این دو اشکال قبلی وارد نیست اما اشکال سوم این است که این مضمون را از روایات معتبر نقل می کند. در این باب ۵ الی ۹ مورد و گاهی بیشتر حدیث وجود دارد در هر بابی. حداقل می گوید یکی از اینها معتبر بوده است و بقیه را هم به عنوان مؤید می آورد. باتوجه به این مسئله دیگر ما نمی توانیم انگشت روی یک حدیث بگذاریم و بگوییم روایات آن توثیق شدند تا این راوی را بگوییم ثقة است و هر جای دیگر که نامش آمد به حدیثش اعتماد کنیم. یک حالت علم اجمالی پیدا می کند و مردد می شود در یک باب و می گوید این مضمون فضیلت زیارت ابی عبدالله در اربعین را من از روایات معتبر نقل کرده ام. این معنایش این نیست که همه احادیث آنجا معتبر است. معنایش این است که حداقل یکی از آنها معتبر است.

طلبه:

استاد: می گوید این مضمونی که در هر بابی آمده است از ثقات نقل می کنم و معنایش این نیست که همه روایاتش را توثیق می کنم و علم اجمالی این می شود که یکی از این احادیث معتبر است اما کدام، نمی دانیم.

کتابی که بر اساس توثیق عامه اند

از این جهت است که بهرحال در کتابهایی که ادعا می شود که کل احادیثش معتبر است و روایاتش معتبرند. بعضی در کل کتب اربعه می گویند به اضافه این کتابها و بعضی به خصوص در من لایحضر می گویند که مقدمه اش این مضمون را گویاتر است و در کامل الزیارات و در تفسیر علی ابن ابراهیم ادعا شده است و آقای خوئی قبل از نظریه قبلیشان و برگشتشان از این نظریه روی این اصرار داشتند یعنی معجم احادیث ایشان بر اساس این نظریه تنظیم شده است که رجال کامل الزیارات و علی بن ابراهیم موثق است. و توثیق عام دارند. اصلاً معجم رجال آقای خوئی روی این تنظیم شده است. مبنای این کتاب معجم رجال ایشان همان توثیق عام است. این مستند به این مقدمه ای است که در دو کتاب است و در من لایحضر است. این مقدمات یکی از این سه اشکال را دارد یا این که ظهور ندارد روی توثیق رجال بلکه اعتماد بر مضمون است که این مساوی با اعتماد بر احادیث هر باب نیست. دوم این که بعضی اش ظهور در توثیق حسی ندارد و احتمال می دهیم که آن توثیق مستند به نظریه اصالة العدالة در امامی است.

نظریه اصالة العدالة

یک نظریه ای بوده در رجال، هر امامی اصلش این است که آدم عادل و ثقة است الا ما خرج که این را ما قبول نداریم.

ممکن است که مستند به نظریه اجتهادی باشد. این دو و سوم این است - بخصوص سومی در کامل الزیارات است و شاید در علی بن ابراهیم باشد - بعضی از اینها توثیق راوی است توثیق حسی هم ممکن است باشد، اما معنایش این نیست که همه روایات این باب این وضع را دارد. و این هم لایفید شیئاً برای این که این احادیث مردد بین علم اجمالی است.

نظر آقای تبریزی (رحمة الله علیه)

اگر آن دو اشکال در جایی وارد نباشد و اشکال سوم وارد باشد آن وقت یک تفصیلی را نتیجه می دهد که تقریباً مرحوم آقای تبریزی (رحمة الله علیه) تمایلی به این داشتند و آن این که اگر در بابی از ابواب کامل الزیارات یکی روایت باشد آن وقت رجال آن روایت چون یک باب مضمونش را از ناحیه روات قبول می کند و رواتش توثیق می شود و آن روات آن باید معتبر باشند.

ابواب معدودی است که اینگونه است. از این جهت است که توثیق عام ابن قولویه در کامل الزیارات و توثیق علی بن ابراهیم در تفسیر علی بن ابراهیم قمی و همین طور توثیق مرحوم صدوق در مقدمه من لا یحضر الفقیه هیچ کدام توثیقات عامه ای از آنها استفاده نمی شود که در رجال خیلی مفید باشد.

رجال روایت « جراح المدائنی »

در سند این روایت دو نفر هستند که همین شرایط مذکوره را دارند؛ قاسم بن سلیمان و جراح مدائنی. این دو شخص توثیق خاصی ندارند و جز این که در رجال کامل الزیارات قرار گرفتند و ما این را قبول نداریم و این سند اول و دوم این روایت در تهذیب و در سند اول محاسن برقی معتبر نیستند.

روایت « محمد بن قیس » / بررسی رجال

اما روایت دیگر که باید گفت روایت دیگر است نه سندی دیگر برای این روایت که روایت هشتم می شود سند دومی است که در محاسن است آن هم بی مشکل نیست دارد عن یوسف بن عقیل عن محمد بن قیس - یوسف بن عقیل توثیق دارد اما محمد بن قیس مشترک بین چند نفر است و این که بین ثقه و ضعیف است و بعضی گفته اند این محمد بن قیسی که از امام باقر (سلام الله علیه) نقل می کند آن محمد بن قیسی است که ضعیف است و توثیق ندارد. این هم از امام باقر نقل کرده است. محمد بن قیسی که از امام جعفر (سلام الله علیه) نقل می کند این اعتباری ندارد، حالا اگر این هم نباشد لا اقل این است که محمد بن قیس مشترک با راوی و مروی و.. هست. مشترک بین ثقه و ضعیف است.

پس یا محمد بن قیسی است که توثیقی ندارد و یا لا اقل محمد بن قیس مشترک بین ثقه و غیر ثقه است. و به هر حال این سند دیگر در واقع روایت دیگر روایت ۸ است اعتبار ندارد.

طلبه:

استاد: عبارات عین هم است و خیلی چیزها داریم که یک مضمون با عبارات واحده هم مصداق دارد و از امام باقر (سلام الله علیه) نقل شده است و در ابواب عبادات، عین سوال و عین جواب نقل شده است.

اطلاق « لاتصوِّروا سقوف البیوت » بر نقاشی

بحث دوم که بحث دلالی است این است که تفاوتی در این روایت با روایات قبلی است و آن این است که اینجا دارد که **لاتصوِّروا سقوف البیوت**، این روایت علاوه بر ظاهر اولیه ای که داشته گفته شده است این روایات جزء روایاتی است که مطلق باشد و شامل هم مجسمه و هم نقش شود بلکه این روایت به قرینه ای که لاتصوِّروا سقوف البیوت می گوید این روایت مربوط به نقاشی و صورت گری های بدون مجسمه است برای این که تصویر بر سقف است تصویر بر سقف همان نقاشی هایی است که انجام می دهند وقتی که صورت خانه را می سازند سقف را یک صور و نقش هایی بر آن تصویر و ترسیم می کنند از این جهت است که این روایت بر خلاف روایات سابقه، که روایات سابقه قدر متیقنش مجسمه بود و بسیاری اش هم اطلاق داشت و هم مجسمه را می گرفت و هم غیر مجسمه را. اما این طور گفته شده است که قرینه ای وجود دارد که بر خلاف آنها اختصاص به مجسمه یا اطلاق به مجسمه یا نقاشی ندارد بلکه اختصاص به نقاشی دارد. تصویر نکنید سقف بیت را تصویر نکنید. طلبه:

استاد: سقف گفته شده است ولی عرف بین سقف و دیوار فرقی نمی کند.

بنابراین گفته شده اختصاص به نقاشی دارد و اطلاق در آن نیست که شامل مجسمه هم شود. ابتداءً به همین صورت به ذهن می آید اما ممکن است بگوئیم تصویر سقف شامل مجسمه هم می شود منتهی نه مجسمه ای که در بیرون ساخته شده بیاییم بگذاریم اینجا. مجسمه هایی که همراه ایجاد بنا ایجاد می شود یعنی همان معماری که سقف را می ساخته همراه معمار خودش مجسمه و شکلی هم درست می کرده است چنین چیزی هم بعید نیست چون گفتیم تصویر و صورت از لحاظ لغت اطلاق دارد و شامل مجسمه و تجسیم و مجسمه سازی و.. می شود. این است که گرچه گفته شده است ولی به نظر می آید اطلاق دارد البته این بر خلاف روایاتی که قدر متیقن آن مجسمه بود این بر عکس است. قدر متیقنش همان نقاشی است ولی بعید نیست که اطلاق دارد حتی مجسمه هایی که همراه با ساختمان احداث می شود آنها را هم در برمی گیرد اما مجسمه ای که ساخته شده است و وضع می شود در جایی طبعاً آن را دربر نمی گیرد.

اطلاق روایت « محمد بن قیس » بر «ایجاد» صور

نکته و مبحث سومی که در این حدیث وجود دارد این است که این روایت تفاوتی که با روایات قبل دارد این است که این دیگر نمی شود گفت که مربوط به نگهداری و.. است. ما تعدادی از روایات قبل را گفتیم مربوط به ساخت مجسمه یا نقاشی نیست بلکه مربوط به حفظ و نگهداری آنهاست و حمل بر آن می کردیم و می گفتیم از بحث ما خارج است ولی این طور نیست. این بحث تصویر سقف است. گفته شده این را نقاشی بکن یا مجسمه

ای را در این گچ انجام بده و در گچ بری حالت مجسمه در می آید. و نمی شود گفت مثل سابق که مربوط به حفظ و نگهداری و... است این اینگونه نیست و نمی شود آن را ادعا کرد و این منطبق بر بحث ماست که بحث ما ایجاد صور است. تصویر است و نقاشی است و ساخت مجسمه و امثال این است.

مفهوم «لاتصوِّروا»، تصویر تزئینی

این هم به نوعی قابل خدشه و مناقشه است به این ترتیب که ممکن است این طور روایت را تفسیر کنیم که لاتصوِّروا سقفو البیوت، که در واقع تزئین نکنید سقف خانه هایتان را با تصویر. همان طوری که در روایت اول این باب بود که جبرئیل آمد و فرمود که ان الله یقرئک السلام و ینهی عن تزویق البیوت، بعد فرمودند تزویق بیوت چیست؟ تصاویر التماثل، این است که صورت گری کنی، تمثالی را در بیاوری در اینجا. ممکن است بگویی این لاتصوِّروا سقفو البیوت حمل کنیم به قرینه روایات مربوط موجود در باب تزئین و ارتکازات عرفی است حمل کنیم در تزویق بماهو تصویر مقصود نیست بلکه تصویر تزئینی مقصود است. یعنی تزئین نکنید خانه هایتان را با تصویر بیوت. آن وقت این فرقی نمی کند بیاورد بگذارد در آنجا یا تصویر کند. اینجا یکی از مصادیقش را بیان می کند. ممکن است بخاطر آن ارتکازات و روایات دیگری هم که در باب تزئین داریم این را حمل کنیم بر تزئین خانه به تصویر سقف. آن وقت این تزئین و صورت گری این مستقیم محل نهی نیست این از باب این که مقدمه ای است برای تزئین مورد نهی گرفته است. گرچه ظاهر اولیه این است که لاتصوِّروا نهی آمده روی تصویر، اما به خاطر آن ارتکازات و روایات دیگری هم که در باب تزئین خانه داریم این احتمال هم وجود دارد که مقصود از لاتصوِّروا سقفو البیوت تزئین باشد. تزئین به تصویر اشکال دارد. آن وقت نهی واقعی روی همان تزئین است حفظ اینها و نگهداری و تزئین اینها. اگر این شد دیگر به ساخت بما هو اشکال ندارد. بلکه از باب مقدمه موردی نهی است. نگهداری و تزئین مورد نهی است آن هم چون معارض دارد باید حمل بر کراهت شود و حرمتی نیست. البته توجه داریم که ظهور روایت همان نهی روی تصویر است و اصل این است که نهی روی موضوعی که متعلق صیغه است و نهی است و نهی هم در آنجا مولوی نفسی است اما ممکن است بخاطر آن ارتکازی که همان تزئین خانه است و این که اصولاً این تصویر گری ها برای تزئین است ممکن است اینها را حمل بر تزئین کنیم. این هم در حد یک احتمال مطرح است. و روشن و قاطع نیست. و حتماً مربوط به تصویر بماهو تصویر نیست.

اطلاق بر کراهت یا حرمت

مطلب چهارمی که در این روایت وجود دارد این است که همان بحث «ان رسول الله کره ذلک» است که راجع به کره گفتیم که ممکن است که حمل بر کراهت اصطلاحی کنیم گرچه در اصول گفتیم که ظهور اولیه اش در حرمت است اما در این نوع مباحث بعید نیست که حمل بر کراهت اصطلاحی شود.

عدم قرینیت سیاق روایت

بحث پنجم در این روایت، این است که قبلش دارد «لاتبنوا علی القبور و لاتصوروا سقوف البیوت» این همراه با یک مطلب دیگری شده است که بنای بر قبور است و بنای بر قبور بخاطر وجود ادله دیگر ما قائل به حرمت نیستیم برخلاف بعضی از اهل سنت یا مخصوصاً وهابیت و.. که بنای بر قبور را بدعت می دانند و حرام می دانند ما بر خلاف آنها چون روایات معارضی دارد ما قائل به آن نیستیم. ممکن است که همراهی با آن موجب می شود که ظهور در حرمتش گرفته شود.

این هم جوابش این است که نه، سیاق دلیل نمی شود گاهی در یک روایت ده، بیست تا مطلب است چند تا از آنها حرام است، چند تا از آنها واجب است، چند تا مکروه است چند تا مستحب است. سیاق قرینیت ندارد البته اگر مجموعاً ما در این مورد روایت معتبری پیدا نکردیم در آن صورت ممکن است یک نوع قرینیتی داشته باشد ولی اگر در جایی روایت معتبر باشد و دلالتها هم روشن باشد وحدت سیاق خدشه ای به این امر نمی زند که بگوییم این قبل و بعدش یک حکم کراهتی است این هم باید کراهت شود، نه اگر ظهورش تام است و مشکلی در خودش از نظر سند و دلالت نیست می گوییم این حرمت را می رساند و آن کراهت را می رساند، هر فرازی و هر فقره ای خودش حساب و کتاب مستقلی دارد. این اصل است. اما اینجا چون دلیل معتبری ندارد ممکن است با توجه به این ممکن است بگوییم قرینیتی دارد، ولی فرع است و خیلی مهم نیست.

طلبه:

استاد: نه این واقعاً قرینیت عرفی ندارد، بنای بر قبور قرینه بر این می شود که مجسمه است. نه دو تاجمله وجود دارد آنجا کسر در یک جمله است و کسر به این تعلق گرفته است ولی اینجا دو تاجمله است. مجموعاً این سند اشکال داشت و دلالتاً لاینخو من الاشکال.

ظهور استعمالی هر دو حرمت است و اما اراده جدیه اش این است که لاتبنوا معارض دارد و این ندارد مثلاً. آن کم له من نظیر که در یک روایت که جمله ها از نظر حکم تفاوت پیدا می کند یعنی به لحاظ این که دلیل بیرونی اینها را تغییر می دهد.

روایت «اسیغ بن نباته»

روایت نهم روایت دهم این باب است. «و عن ایبه عن ابن سنان عن ابی الجارود عن اسیغ بن نباته عن امیرالمومنین (سلام الله علیه) قال من جدّد قبراً أو مثل مثلاً فقد خرج من الاسلام.» اینجا نهی تعلق نگرفته است اما یک امری و اثری بر این امر مترتب شده است که نشان دهنده نهی و حرمت مؤکد است چون می گوید کسی که قبری را بازسازی کند یا مجسمه ای و صورتی را ایجاد کند و بسازد از دین و اسلام بیرون رفته است و از ایمان هم نمی گوید خرج من الاسلام است و افاده حرمت می کند.

سند روایت «اسیغ بن نباته»

چند بحث در این روایت وجود دارد. اولین بحث این روایت سند است. این سند ضعیف است. ابی الجاروت توثیق ندارد. آن ابن سنان این روایت محاسن برقی است از پدرش نقل کرده است که احمد بن محمد خالد برقی است که از محمد بن خالد برقی که هر دو معتبرند از ابن سنان از ابی الجاروت از اسبغ بن نباته است. احمد بن محمد و پدرش معتبرند و اسبغ بن نباته که از اصحاب ممتاز امیرالمومنین است آن هم معتبر است ابی الجاروت معتبر است. ابن سنان را بررسی نکردیم که وقتی که محمد بن خالد نقل می کند محمد بن سنان یا عبدالله کدام یک از اینهاست یا مشترک است باید بررسی کرد که اگر محمد بن سنان باشد ضعیف است اگر محمد بن عبدالله باشد معتبر است ولی بررسی مستقلی نکردیم اما ابی الجاروت توثیق ندارد و این روایت غیر معتبر می شود.

طلبه:

استاد: ابی الجاروت قابل قبول است و زیاد فاصله ای با هم ندارند.

بنا قبور

در تجدید قبر، بعضی از مطالب وجود دارد که در بعضی روایت ها دارد که می گوید چیزی را بر قبر بنا نکنید یعنی ساختمان نسازید، اینجا دارد تجدید نکنید. بعضی ها یک مضمون است و یک مضمون این است که بالا نیاورید و یک مضمون این است که می گوید تجدید نکنید. یعنی قبر را که به صورت عادی بعد از مدتی مندرس می شود آن را از نوع بازسازی نکنید. هر سه چهار تا مضمون در روایات آمده است. چون روایات معارضی دارد فقهاء شیعه به آن فتوا نمی دهند.

طلبه:

استاد: اگر «لاتصوروا» را حمل بر نهی کنیم آن کراهت می شود وحدت سیاق هم حفظ می شود و تاحدی وحدت سیاق می گوید که لاتصوروا را همان تزیین بگیرد. این روایت از نظر سندی اعتبار ندارد.

دلالت روایت «اسبغ بن نباته» بر ساخت مجسمه

اما بحث های دلالتی که بحث دوم است. این «مَثَلٌ مَثَالاً» است و در تمثیل قدر متیقنش مجسمه است و البته گفتیم شامل نقاشی و.. هم می شود ولی به هر حال قدر متیقنش مجسمه سازی است و تفاوتی که این روایت با خیلی از روایات قبلی دارد این است که ظهور روشن این روایت در ساخت مجسمه است و این دیگر بحث نگهداری نیست.

دلالت «قدخرج من الاسلام» بر حرمت

مطلب سوم این است که این «قدخرج من الاسلام» چه دلالتی دارد. این خرج من الاسلام اگر ظهور اولیه اش را در نظر بگیریم باید حمل بر کفر کنیم کسی که چنین کاری انجام دهد کافر می شود و این نشان می دهد که حرام است و تاحدی است که از اسلام بیرون می برد و موجب کفر می شود اما به دلیلی که قطعاً چنین چیزی نیست که به خاطر یک کار این چنینی از اسلام بیرون برود، این را از ظهور اولیه اش دست برداشته اند و فرموده اند خرج

من الاسلام یعنی حکماً از اسلام خارج می شود. **خرج من الاسلام**، لا اسماً و حقیقتاً بل حکماً، منتهی می گویند خروج از اسلام ولو حکماً ملازم با حرمت است. اگر حقیقی بود حرمتی را که در حد اعلا است را می رساند که کافر می شد، اما همین خروج حکمی نشان می دهد که کار حرام است. و شدت حرمت را برای این که برساند تعبیر به **خرج عن الاسلام** کرده است و این خروج حکمی ملازمه با یک حرمت شدید و اکیده دارد.

طلبه:

استاد: یعنی مسلمان واقعی نیست. ایمان ندارد. اسلام یعنی آن اسلام واقعی، خروج از اسلام واقعی، خروج از اسلام ظاهری است.

طلبه:

استاد: شرک، شرک خفی است و ملازمه اش همین است.

به دو صورت می شود بحث کرد یکی این که می گوئیم اسلام یعنی الاسلام الحقیقی که ایمان است. یک وقتی می گوئیم تصرف در خروج است. **خرج عن الاسلام** خروج حکمی است. نتیجه یکی است. و در هر حال نمی توان به ظهور اولیه اش استناد کرد. ضمن این توجیه به خاطر قرینه لبیه، در عین حال این جمله نشانگر کار حرام بودن است این که موجب خروج از اسلام می شود ظاهرش می گوید که حرام است.

نظر حضرت امام (ره) در « **قد خرج من الاسلام** »

در مقابل این حضرت امام چیز دیگری در مکاسب محرمه اشان می فرمایند: ما **خرج من الاسلام** را به معنای حقیقی اش می گیریم و این را قرینه قرار می دهیم برای این که « **مَثَلُ مَثَلًا** »، تمثیل در مقام بت پرستی است، یعنی مجسمه سازی برای بت پرستی است و این **خرج من الاسلام** واقعاً می شود.

البته ممکن است که حتماً فرمایش ایشان را حمل بر این کنیم در واقع نه این که کسی مجسمه می سازد که دیگری پرستش کند اگر مقصود این باشد این باز خروج حقیقی نیست که زید مجسمه می سازد ولی خودش مسلمان است و سه وعده را نماز می خواند منتهی مجسمه می سازد و به هندوها برای بت پرستی می دهند. این که موجب کفر حقیقی نمی شود و موجب کفر مجازی و حکمی است. حتماً فرمایش امام باید اینگونه باشد. فرمایش امام دو تا احتمال دارد. یکی این که « **مَثَلُ مَثَلًا** » را حمل بر این کنیم که مجسمه می سازد برای دیگری، این اگر باشد نه، این هم مثل صورتی است که دیگران گفته اند خروج حقیقی نیست خروج حکمی است. باید حمل کنیم به این که « **مَثَلُ مَثَلًا** » لعباده نفسه، این خارج از اسلام حقیقی می شود و این بخاطر این است که حقیقتاً بت پرستی می کند.

طلبه:

استاد: باز کفر نیست و نجس نمی شود و احکام کفر بر او نیست و هرچند معصیت کبیره ای نیست ولی آثار کفر حقیقی بر او بار نمی شود و مرتد نمی شود.

جواب آقای خرازی بر سخن حضرت امام (ره)

این فرمایش امام را جواب دادند. آقای خرازی گفتند ما برای این که حمل کنیم «مَثَلٌ مَثَلًا» را برای عبادت باشد و ساخت بت باشد این وجهی ندارد و تعبیر به خروج از اسلام حکمی هم در معاصی زیاد است و وجهی ندارد که ما این را حمل بر بت پرستی کنیم این تعبیر در معاصی زیاد است.

نظر آقای اعرافی در مفهوم «قدخرج من الاسلام»

اما عرض ما این است که فرمایش ما اجمال مطلب است. اجمالش هم به این است که نظر ما این است که دو تا ظهور با هم تعارض دارند و مقابل هم هستند این روایت را اگر بخواهیم هیچ تصرفی در آن نکنیم قابل قبول نیست. بگوییم مجسمه بسازد بما هی مجسمه سازی ولو این که بت باشد یا برای بت برای دیگران باشد. این ساخت مجسمه بما هو موجب خروج از اسلام حقیقی می شود این ظاهر اولیه قابل قبول نیست. هم «مَثَلٌ مَثَلًا» را هم به اطلاق و موضوعیتش حفظ کنیم چون ظهور «مَثَلٌ مَثَلًا» دو ظهور دارد یکی این که این ساخت این است برای هرچه که باشد و دوم این که خود این موضوع حکم است نه این که برای عبادت. این دو ظهور برای این که شرط من مثل مثلاً است. ظهورش این است که خود ساخت و تصویر خود آن موضوعیت دارد چه برای بت و غیر بت باشد که موضوعیت تمثیل علی الاطلاق است. این یک اصل است همان اصالة الموضوعیت و اطلاق است که در همه جا وقتی می گوید که شرب خمر حرام است می گوییم خمر بما هو خمر موضوع برای حرمت است اینجا وقتی می گویند خود تمثیل بما هو این حکم را دارد برای بت باشد یا غیر بت. این ظهور اول روایت است و ظهور دوم در ذیلش هست که خرج من الاسلام یعنی واقعاً خارج شد این ظهور را با هم نمی توانیم نگه داریم اما کدام از اینها بر دیگری برتری دارد به نظر ما ترجیحی هیچ کدام ندارد و روایت مجمل می شود.

صلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.